

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه هفتاد و چهارم؛ ۱۴۰۲/۱۱/۱۰ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

## تذکر

نسبت به درس دیروز، بیانی را داشتیم که به نظر ایجاد ابهام کرده است؛ جزو ادله جواز تقلید از غیراعلم، سیره در مراجعه به روایت در زمان حضرات معصومین علیهم السلام بود (استقرار السیره المتشرعة فی عصر المعصومین). من از خارج که گفته بودم، گفتم سیره مستمره شیعه که برخی از فضیلت کلاس گفتند تعبیر مستمر نمی‌خواهد که شما از دوران خودتان تا عصر معصوم شروع کنید. بلکه باید گفته شود سیره مستقر نه سیره غیر مستقر و واژه مستمر را دیگر نیاوریم؛ چون نمی‌خواهیم از اکنون تا عصر معصوم استمرار آن را برسانیم. ببینید اشکالی ندارد، منظور روشن است؛ ولی باید توجه شود که اگر این دلیل بخواهد جواب دهد باید حتماً یک سیره پابرجایی باشد نه اینکه مثلاً یک روز یا دو روز توسط یک یا دو روای صورت گرفته باشد، بلکه باید گفت که ده‌ها سال شیعیان متعدد به روایان گوناگون مراجعه می‌کردند و همه این روایان که اعلم نبوده‌اند و گاهی وقتی‌های بین آنها اعلم و غیراعلم هم بود و به هر حال عبارت اشکالی ندارد.

## پرسش و پاسخ

۱- ادله نقلی (کتاب و سنت) در مقام بیان رجوع به اعلم و غیراعلم نیست، بلکه ادله تقلید فقط می‌خواهد رجوع جاهل به عالم را می‌گوید.

پاسخ: این سؤال مربوط به بحث‌های آینده است و زودتر مطرح شده و انشاءالله به آن پرداخته خواهد شد.

۲- شما فرمودید که شیخ حر روایت فللعوام ان یقلدوه را نمی‌پذیرد،<sup>۱</sup> لکن شیخ حر نمی‌گوید که من این روایت را قبول ندارم، بلکه می‌گوید اصولیین نباید قبول کنند (لایجوز عند الاصولیین الاعتماد علیه فی الاصول و لا فی الفروع لانه خبر واحد مرسل ظنی السند و المتن، ضعیفا عندهم و معارضه متواتر قطعی السند و مع ذلك یحتمل الحمل علی التقیه).

پاسخ: درست است؛ اما ببینید، ایشان می‌گوید اصولیین، اما خودش نیز در مقام عدم قبول است و لذا بحث تقیه را مطرح می‌کند. وقتی شیخ حر تقیه را می‌آورد، می‌خواهد صدور را قبول کند؛ ولی دلالت را قبول نمی‌کند. فراموش نشود که شیخ حر اخباری است و اخباری‌ها تقلید را قبول ندارند.

---

<sup>۱</sup> در جلسه قبل بیان شد که شیخ حر در آخر وسائل می‌گوید سی‌هزار و خرده‌ای روایت را که بیان کرده همه را پذیرفته است و فقط در روایت (فللعوام ان یقلدوه) خدشه وارد می‌سازد.

بنابراین این را صرفاً از باب احتجاج با اصولیین بدون اینکه خود ایشان قبول داشته باشد نیست و در آن شک نداشته باشید.

۳- از عبارت «علیک بهذا الجالس» که در مورد زراره است، نمی‌توان دریافت کرد که امام علیه‌السلام به اعلم ارجاع می‌دهند؟

پاسخ: هرگز. عبارت «علیک بهذا الجالس» یعنی اگر سؤال دارید از جناب زراره پرسید. اما آیا به معنای آن است که از کس دیگر نپرسید؟! یا اگر می‌گویم از زراره پرسید، آیا چون او اعلم است؟! این موارد از این عبارت استفاده نمی‌شود.

### ادامه جلسه قبل

ما در دو روز گذشته یک ترازو درست کردیم. یک کفه را به ادله وجوب و کفه دیگر را به ادله عدم وجوب اختصاص دادیم. البته آخر درس دیروز به ادله برخی از تفصیلات اشاره شد. عمده، آن دو کفه است که سرنوشت بحث را تعیین می‌کند و من سعی کردم تا جایی که ممکن بود هر دو کفه را سنگین کنم. امروز نوبت نقد این ادله است. امروز اگر برسیم در ابتدا ادله وجوب نقد می‌شود و فردا انشاءالله ادله عدم وجوب مورد نقد قرار می‌گیرد. البته ما براساس علما جلو می‌رویم و نظر خودمان برای هفته آینده بگذارید.

ادله وجوب ۵ تا بود:

- ۱- اجماع.
- ۲- ادله تقلید نظر غیراعلم را نمی‌گیرد.
- ۳- روایات که ما را به اعلم ارجاع می‌دهد.
- ۴- دلیل عقل؛ تقلید موضوعیت ندارد و طریقت دارد و نظر اعلم طریق مطمئن‌تری است.
- ۵- سیره

درس امروز از درس‌هایی است که مطالب آن در جاهای دیگر به کار می‌آید و درس امروز بیشتر روش-شناسانه است.

اولین دلیل اجماع بود. تقریباً می‌دانید وقت اجماع می‌آید کسی اجماع را قبول نمی‌کند؛ در عین حال ما در اینجا مفصل‌تر از جاهای دیگر بحث کنیم و شاید برای اولین بار باشد که من می‌خواهم هرچه در رابطه با نقد تمسک به اجماع است عرض کنم. برای تمسک به اجماع ۵ نقد آورده شده است:

۱- اجماع در اینگونه موارد، اجماع منقول است و اجماع منقول را بسیاری قبول ندارند. یک بار کسی اجماع محصل را به دست می‌آورد که در گذشته با توجه به وضعیت کتاب‌ها و کتابخانه‌ها ممکن نبود و اجماع منقول هم می‌گفتند اعتبار ندارد و حتی می‌گفتند که حکم خبر واحد را هم ندارد، زیرا در آن نوعی حدس اعمال می‌شود. این اجماع، اجماع منقول است و اجماع منقول اعتبار ندارد.

۲- برخی می‌گویند ما تحقیق کرده و دیده‌ایم که مسئله مخالف دارد. چگونه شما می‌گویید اتفاق کل علما در زمان‌های مختلف بر وجوب تقلید از اعلم وجود دارد؟ اصلاً مسئله تا چند قرن مطرح نبوده است و آن وقت چگونه ادعای اجماع می‌کنید؟

توجه شود که مورد قبل نمی‌گفت ما اجماع داریم یا نداریم، بلکه می‌گفت به ما اجماع نرسیده است؛ یعنی خبر واحد و اجماع منقول است. اما اشکال دوم این است که اصلاً صغری تمام نیست و ما مخالف می‌بینیم.

۳- اجماع اگر مدارک دیگر داشته باشد روی خودش حساب نمی‌کنند. به اصطلاح گفته می‌شود اجماع باید تبعدی باشد و با وجود مثلاً قرآن یا سیره یا تمسک به روایات دیگر اجماع تبعدی نیست و این همان اجماع مدرکی است. اجماع مدرکی یا محتمل المدرک لا اعتبار بها. تفاوت مورد اخیر با دوم این است که در اشکال دوم منع صغری اجماع بود و در اشکال سوم منع کبری یعنی منع اعتبار است.

۴- آقای حکیم اجماع را از چه کسی نقل کرد که فرمود از مسلمات نزد شیعه است؟ من امروز عبارت سید را جلوی شما می‌گذرم، کجای این متن ایشان ادعای اجماع کرده است؟ البته قبول داریم که در خیلی از مسائل سید زود ادعای اجماع می‌کند همان اجماع علی القاعده که توضیح دادیم، اما در اینجا ادعای اجماع نکرده است.

۵- اینکه گذشتگان می‌گفتند باید از اعلم تقلید کرد، توجه داشته باشید یک بار می‌گویند امروز باید از اعلم تقلید کرد و یک بار ۴۵۰ سال می‌گفتند باید از اعلم تقلید کرد بین این دو فرق است. اگر امروز به کسی بگویند سؤال خود را از اعلم العلما پرس، این یک معنا دارد و اگر ۴۵۰ سال پیش می‌گفتند سؤال از اعلم العلما پرس یک ذهنیت دیگری بود. حالا چقدر عقب برویم مثلاً ۱۰۰ سال قبل اگر می‌گفتند اعلم، یعنی اعلم بلد، نه اعلم العلمای کل بلاد اسلام. اما امروز بله منظور از اعلم، اعلم العلمای کل بلاد اسلام است؛ چون امروز جهان دهکده ارتباطات شده است. ما وقتی می‌گوییم تقلید از اعلم یعنی اعلم علما و کار به شهرش نداریم هندوستان باشد، قم باشد و... اما در قدیم اگر می‌گفتند اعلم که در قضاوت بیشتر بود، یعنی اعلم دنیا، اعلم جهان؟ نه، منظور از اعلم شهر است که اگر دو نفر مثلاً قضاوت می‌کنند یک نفر تازه کار است و یک نفر اعلم و کهنه کار است، نزد اعلم رفته شود. اگر این باشد که اصلاً ربطی به بحث ما ندارد. گاهی آدم حواسش نیست و دچار زمان‌پریشی می‌شود؛ یعنی اقتضائات و ذهنیت یک زمان را به زمان دیگر ببریم. این در فقه و قضاوت‌ها و فهم مطلب اثر می‌گذارد. مثلاً علامه حلی می‌گوید قاضی باید اعلم باشد یا مجتهد باید اعلم باشد، درحالی که مقصود از اعلم نزد علامه، اعلم شهر است و اگر از ایشان پرسیده شود آیا منظور اعلم العلما است، می‌فرماید اصلاً ممکن نیست و لازم نیست.

پس ببینید، آقایان که ادعای اجماع کرده‌اند این ۵ نقد و مشکل را دارد در صفحه ۶۲ متن درسی آمده است:

«نقد ادلة الآراء من الجانبین و المفصلین»

صفحه ۶۳ متن درسی:

«بطبيعة الحال (به طور طبیعی) تصدی من الطرفين لابرام ادلة رأيهم و نقض الاخرى (گروهی برای ابرام ادله نظر خودشان و نقض ادله مقابل متصدی ان شده‌اند).

على سبيل المثال ، قيل في التعسير و التضيق على ادلة الوجوب او الاحتياط على ترتيب مر (به همان ترتيب پنجگانه که توضیح داده شد که اول اجماع بر تقلید از اعلم بود.) قيل (از این قيل تا آخر باید ۵ اشکال بر اجماع به شما تحویل شود. گفته‌اند اجماع منقول است که سریع رد می‌شویم. گفته‌اند برخی قائل به عدم وجوب شده‌اند و برخی گفته‌اند اجماع تعبدی نیست) بل قد يناقش ( بلکه گاهی در دلالت برخی عبارات‌ها بر وجود اجماع در مسئله مناقشه می‌شود، مثلاً آقای حکیم در عبارتی که نقل کرده‌ایم فرمود سید مرتضی وجوب تقلید از اعلم را از مسلمات گرفته با اینکه تعبیر سید این نسبت) عبارت سید مرتضی که آقای حکیم به آن نظر دارند و در مستمسک هم به آن ارجاع داده‌اند: «وان كان بعضهم عنده اعلم من بعض او اورع و ادین، (اگر برخی از فقها نزد شخص اعلم، یا اورع یا دین‌دار تر بود) فقد اختلفوا فمنهم من جعله مخیرا (در اینجا علما اختلاف دارند که برخی می‌گویند شخص بین اعلم و غیراعلم و بین اورع و غیر اورع مخیر است. حالا ما بحث اعلم را داریم و در آینده بحث اورع می‌آید که مرحوم صاحب عروه آن را نیز بیان کرده است.) و منهم من اوجب ان يستفتی المقدم في العلم و الدین و هو اولی (اما برخی از علما واجب کرده‌اند که مقدم در علم و دین یعنی اعلم و اورع مراجعه کند و این اولی است و سید می‌گوید نظر من هم این است)؛ لان الثقة هی هنا اقرب و اوکد (زیرا انسان به اعلم و اورع بیشتر اعتماد تا نسبت به غیراعلم و غیر اورع) و الاصول کلها بذلک شاهدة (قواعد هم این را اقتضا می‌کند؛ یعنی قواعد عام. ممکن است منظور از قواعد عالم سیره عقلا باشد که به اعلم مراجعه می‌کند یا احتیاط باشد که اقتضا می‌کند به اعلم مراجعه کند).»<sup>۱ و ۲</sup>

آیا این عبارت اقتضا می‌کند که تقلید از اعلم از مسلمات شیعه است؟! ممکن است گفته شود سید در جای دیگری گفته شود که خیر تنها در همینجا بیان کرده است.

این است که آدم باید اعتماد به بزرگان داشته باشد؛ ولی تا می‌تواند اعتماد نکند. وگرنه من در صفحه قبل از آقای حکیم آدرس دادم. خود سید اصلاً می‌گوید اختلفوا، علما اختلاف دارند و بعد هم می‌گوید و هو اولی، اگر چیزی مسلم در نزد شیعه بود که سید از آن به اولی تعبیر نمی‌کرد. شاید به ذهن شما آید که مقصود از اختلفوا یعنی اختلاف بین شیعه و سنی، نه در بین اصحاب شیعه اختلاف است مخصوصاً به قرینه هو اولی. پس صغرا و کبرای اجماع تمام نیست و عبارات‌ها هم دلالت نمی‌کند و نه مراد چندان روشن است و آن نکته که چه بسا مراد از اعلم، اعلم بلد باشد نه اعلم مطلق که ما می‌گوییم. شیخ انصار یوقتی می‌گوید اعلم، یعنی اعلم در کل بلاد اسلام. آقای خوئی، آقای حکیم و سید وقتی می‌گویند اعلم یعنی اعلم در کل جهان، در حالی که منظور قدیمی‌ها این نبوده است.

۱. می‌دانید که جناب سید در آخر الذریعه بحث اجتهاد و تقلید دارد، اگرچه کتاب او کتاب اصول است اما چون اجتهاد و تقلید با اصول فقه ارتباط دارد در الذریعه آورده است.

۲. خدا رحمت دکتر ابوالقاسم گرجی را که یکی از کارهای خوب ایشان این بود که کتاب الذریعه را زنده کرد و فهرست زد و چاپ دانشگاه تهران است که حتی برخی از دانشگاهیان که عربی قوی ندارند می‌توانند استفاده کنند.

یک کسی ممکن است بگوید این اجماع آنقدر هم روی هوا نیست؛ اگر شما بعداً سیره در مراجعه به اعلم را قبول کردید و سیره هم مستمره باشد، نام این را اجماع می‌گذاریم. پس نگوید اجماع نه صغرا دارد و نه کبرا و نه... چون ممکن است ما این سیره که دلیل پنجم است قبول کنیم. این را شما فضلا باید جواب دهید که سیره عقلا غیر از اجماع فقها است و ربطی به هم ندارد. یک کسی بگوید که فقها اجماع دارند بعد از سیره یاد کند یا بگوید سیره عقلا داریم بعد فتوای فقها را بیاورد و این غلط است؛ زیرا هر کدام حساب جداگانه خود را دارد.

یکی از مهمترین دلیل قائلان به وجوب، دلیل دوم است که آقای خوئی از میان ۵ دلیل این دلیل را قبول می‌کند. دلیل دوم این بود که ادله تقلید شامل متعارضین نمی‌شود، اصلاً ادله حجیت طرق و امارت چه فتوای فقیه باشد، چه خبر باشد، چه بینه باشد چه قول ذوالید باشد، شامل متعارضین نمی‌شود. اگر یک جا اعلم و غیراعلم اختلاف دارند و معمولاً با هم اختلاف دارند و نمی‌شود اختلاف نداشته باشند مگر آنکه از روی دست هم نوشته باشند، حالا که اختلاف دارند ادله تقلید نمی‌تواند هر دو را بگیرد و یکی باید حذف شود. کدام برای حذف اولویت دارد؟ قول غیراعلم و کدام اولویت<sup>۱</sup> برای بقا دارد؟ فتوای اعلم. ادله تقلید متعارضین را نمی‌گیرد، یا باید اعلم را بگیرد یا غیراعلم، مسلماً غیراعلم را نمی‌گیرد و شامل اعلم می‌شود، پس تقلید از اعلم لازم است. اصلاً تخییر معنا ندارد.

کسانی که قائل به عدم وجوب بودند چه جوابی به آنها می‌دهند؟ می‌گویند اطلاق ادله تقلید. لذا آنها به آقای خوئی می‌گویند شما می‌گویید ادله در بر نمی‌گیرد ولی ما می‌گوییم ادله اطلاق دارد و شامل می‌شود. ادله تقلید یا فاسئلوا اهل الذکر است یا آیه نفر است و... که اطلاق دارد. سؤال اینکه می‌گویید هر دو را در بر می‌گیرد؛ یعنی شامل متعارضین هم می‌شود؟ ادله حجیت، متعارضین را نمی‌گیرد؛ چون معنا ندارد که در حق من دو روایت باشد که یکی بگوید نماز جمعه واجب است و دیگری بگوید نماز جمعه واجب نیست و شارع بگوید هر دو در حق تو حجت است و این نمی‌شود بالاخره یا نماز جمعه واجب است یا واجب نیست. اما تخییر در طرق چه اشکالی دارد؟ من از خدمت آقای خوئی سؤال دارم. تخییر در متعارضین به اعتبار مفادشان که تخییر فقهی می‌گویند معنا ندارد. اما تخییر اصولی به معنای تخییر در اصل طریق چه اشکالی دارد؟ مثلاً اگر من از مولای خود بپرسم که ای مولا مفاد یک روایت وجوب نماز جمعه است و مفاد روایت دیگر عدم وجوب آن می‌باشد. آیا نماز جمعه بر من واجب است یا غیر واجب؟ مولا نمی‌تواند به من بگوید هم بر تو واجب است و هم غیر واجب. ولی نمی‌تواند به من بگوید هر جا بین دو روایت گیر افتادی و مفاد روایت هم مختلف بود تو مخیری هر کدام را می‌خواهی بگیری، بگیر، آیا این اشکال دارد؟ مگر یک مبنا در متعارضین این نیست؟ که آقای آخوند می‌فرماید ادله حجیت روایات، روایات متعارض را می‌گیرد منتها اگر متعارض شدند شما مخیر هستید. ایشان مرجحات را قبول ندارد و می‌گوید مخیر هستی. ما نحن فیه این است. ما نحن فیه این نیست که اعلم می‌گوید سه تا تسبیحات، غیراعلم می‌گوید یک تسبیحات و ما بگوییم هم سه تا تسبیحات حکم شرعی است و هم یک تسبیحات. نه حکم شرعی یا سه تا تسبیحات است یا یک

۱. افعال وصفی است نه تفضیلی.

تسبیحات، اما شارع می‌تواند بفرماید مردم شما در تقلید آزاد هستید اگر مجتهد باشد عادل باشد، بین اعلم و غیراعلم مخیر هستید.

فی نقد عدم شمول ادلة حجیة التقليد لفتوی غیر الاعلم عند تعارضه لرأی الاعلم (در نقد عدم شمول ادلة حجیت تقلید برای فتوای غیراعلم وقتی با رأی غیراعلم تعارض می‌کند، شامل غیراعلم نمی‌شود).

قد یقال: ان قضیة اطلاق ادلة التقليد یردّ ذلك (ممکن است کسی اشکال کند که اقتضای اطلاق ادلة تقلید یردّ ذلك و ادلة تقلید مطلق است. نگوید ما قبول نداریم، آنهایی که قائل به عدم وجوب هستند قبول دارند. شما آن را جواب دهید.) و لا منافاة بین حجیة طریقین (جمع بین دو طریق ممکن باشد) و عدم امکان الجمع بین مفادهما (اما جمع بین مفاد آنها ممکن نباشد که مثال زده شد. جمع بین دو مفاد و اینکه شارع دو تا تکلیف مختلف برای من قرار داده باشد قبول داریم درست نیست؛ اما چه اشکال دارد شارع برای من دو تا طریق قرار دهد اگرچه این دو طریق در مفاد با یکدیگر اختلاف دارند. حالا یک کسی آمد به شما گفت من رفتم قم دو تا عادل گفتند زید اعلم است و دو تا عادل گفته‌اند بکر اعلم من چه کار کنم؟ چون نمی‌شود هر دو اعلم باشند! بعد یک کسی بگوید شما بین هر دو مخیر هستید. بگوید آقا بین مفاد قول آنها تفاوت است. می‌گوییم ما که نگفتیم هم زید اعلم است و هم بکر اعلم است. ما گفتیم از دو تا عادل پرسیدی این را گفتند و از دو تا عادل پرسیدی آن را گفتند، شما در اخذ به قول عادل مخیر هستی) و لذلك یوجه و یررّ التخییر اصولیا (اصطلاحاً می‌گویند تخییر اصولی) عند تعارض الخبرین و ان لا یتیسر التخییر فقهیا بین مفادهما . فتامل تعرف.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.